

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

چهارشنبه ۱۶ فبروری ۲۰۲۲

حمید انوری

باورم می شود

باورم می شود و یقین دارم که صمد ازهر، یک مردک دیوانه، یک جنایتکار ددمنش، یک شکنجه گر قهار است.

باورم می شود و یقین دارم که صمدک ازهر، از وجدان و شرف تهی است.

باورم می شود و یقین دارم که صمدک ازهر مغز خر خورده است (با معذرت از تمام خران جهان)

باورم می شود و یقین دارم که همین صمدک، قاتل و شکنجه گر شهید میوندوال و صد ها و هزاران هموطن آزاده دیگر ما بوده است .

باورم نمی شود که یک وطن فروش، داد از وطن بزند!

باورم نمی شود که یک جنایتکار جنگی، داد از عدالت بزند!

باورم نمی شود که شرف باخته، داد از شرف بزند!

باورم نمی شود که یک خائن، داد از خدمت بزند!

باورم نمی شود که یک جاسوس، داد صداقت بزند!

باورم نمی شود که یک پست و پلید، داد از پاکی و صداقت بزند!

اما و مگر و ولی، باورم می شود که صمد ازهر با عبا و قبا و کرچ و کلاه، به چشم خلیق درآمده

و داد از وطن و مردم بزند، جفنگ بگوید، و در مزبله دانی ای به نشر بسپارد و سر غندی خیر

نشسته و کنجاره خواب ببیند.

باورم می شود و یقین دارم که همین فرد فرومایه، از سوی حلقات معین خارجی حمایت مالی فراوانی

به دست می آورد که همچنان به چرند نویسی های تهوع آور خود ادامه دهد و در لابلای آن مزخرفات

دستور داده شده را بگنجانند و به خورد خوانندگان بی غم باش و به مه چی (افغان- جرمن آنلاین)

بدهد، تا جفنگ های او را هفته و چهارشنبه، بیگانه و پگاه، امروز و فردا به منزله سیاهی لشکر آنلاین سازند و با خون پاک میلیون ها کشته دست پرچی زادگان، بی شرمانه تجارت و داد و معامله کنند.

باری زنده یاد "سید خلیل الله هاشمیان" در هنگام حیات شان ادعا نموده بودند که مسئولین افغان-جرمن آنلاین مبلغ پنج میلیون دالر از مقامات خارجی دریافت داشته اند و...، که البته یک ادعای هوائی و مفت بود و هرگز هم آنرا به اثبات رسانیده نتوانست و...، این کمترین اما چنین ادعائی ندارم، ولی سوالی خلق می شود که دست اندرکاران سایت مذکور چه سرخمی دارند که آن جفنگ ها را آنلاین می سازند؟ به گفته مشهور وطنی ما "تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیز ها". هموطنان شریف ما این عملکرد تهوع آور سایت مذکور را چگونه توجیه می کنند، به خود شان مربوط است. آنها شنیده اند که "علی آباد شهر است"، پلورالیزم را فقط شنیده و خوانده اند، اما هرگز به مفهوم و مرام آن پی نبرده اند.

«پلورالیزم» عبارت است از: گرایش به تکثر و تعدد و پذیرش اصل کثرت در جامعه؛ به این معنی که گروههای مختلف دارای زندگی سیاسی و دینی متفاوت، می توانند در یک جامعه به صورت **صلح آمیز زندگی کنند**. (تأکید از این کمترین است)، این خلقی ها و پرچی هائی زیردار گریختگی که در زمان قدرتمداری شان، خونهای پاک بیشتر از یک و نیم میلیون هموطن آزاده ما را ریختند، بیشتر از شش میلیون هموطن ما را مجبور به ترک یار و دیار کردند، صد ها هزار زن و مرد و پیر و جوان و طفل افغان را در پلیگون های مرکز و ولایات کشور زنده بگور کردند، ده ها هزار از هموطنان مظلوم ما را معیوب و معلول ساختند، ده ها هزار خواهر و برادر بی گناه و بی دفاع ما را راهی شکنجه گاه ها و زندانها نمودند و کشوری را به خاک و خون کشیدند، قتل و کشتار کردند و چور تاراج و غارت، صلح و آرامش را از ما گرفتند و خون و خیانت و جنایت به ارمغان آوردند و سر انجام هم کشور محبوب ما را دو دسته به اربابان روسی خود پیشکش نمودند و دمار از روزگار مردم شریف و مظلوم ما بدر آوردند و...، چگونه ممکن است با آنهمه جرم و جنایت و خطا و خیانت و جاسوسی و پستی و پلشتی، با ما بصورت **صلح آمیز زندگی کنند!** در قاموس سیاسی آنها "صلح" و انسانیت و شرافت و اخلاق سیاسی وجود ندارد که ندارد که ندارد.

باورم اما نمی شد که این روس زادگان عاق پدر و مادر و مردم و میهن، تا اندازه چشم سفید و دیده در باشند که یکسر تمام جنایات تجاوزگران بی آرم روسی را فراموش کرده و الله و بلا را بیندازند به گردن ملا و چلی و طالب و پاکستان و ایران و امریکا و...، و جنایات وحشتناک آن تجاوزگران بی همه چیز را پرده پوشی کنند و مانند صمدک زهرناک، زهر پاشی های پایان ناپذیر شانرا همچنان ادامه دهند و خود ها را ملائک روی زمین و پاک تر از برگ گل و وطن دوست تر از هر میهن پرستی جلو دهند و خمی هم بر ابرو نیآورند.

و باورم نمی شد که این صمدک های سفاک و جاسوسان شرق و غرب و میهن فروشان بی آرم و امثال شان چنان در یک سایت انترنتی لانه کرده و چوچه و بچه بگذارند که مسئولین آنرا کر و کور و گنگ سازند و هر گندی که بکنند، آنرا به آسانی فرو دهند و هیچ صدای اعتراضی از هیچ کنج و کنار آن سایت بلند نشود.

در هر سطر و پاراگراف جفنگ نامه های این ارازل، ده ها و صد ها ترفند و تفتین و توطئه نهفته است که اگر خواسته باشیم با سادگی می شود از نوشته های تهوع آور شان، آنها را نشانی و بیرون نویس کرد، اما کجاست آن دل که برای وطن و هموطن و سرنوشت شان بتپد و چنان زحمتی به خود روا دارد؟ مگر تنها و تنها وظیفه این کمترین است و دیگران همه در خواب غفلت فرو رفته اند و به اصطلاح بی غم باش بوده و نان به نرخ روز نوش جان میکنند؟

باورم می شود و یقین دارم که این نوشته ها و سطور کج و معوج به مزاج تعدادی از هموطنان شریف ما خوش نمی خورد، اما چه باید کرد؟

آیا باید خاموشی پیشه کرده و نان به نرخ روز نوش جان کرد؟

آیا باید بگذاریم این وطن فروشان از قماش صمدک از هر ها، هر شام و پگاه و بیگاه غذای بلعیده شده خود را به خورد ما بدهند و ما هم تشکری نموده آنرا قورت کنیم؟

یا اینکه این وطن و این مردم و سرنوشت مردم برای ما ارزش و قیمت دارد و قلب ما برای آن وطن و آن مردم برباد داده شده، اندکی می تپد و مسئولیت های ایمانی و وجدانی و میهنی داریم که آن وظایف سترگ و ملی و میهنی را هرگز به فراموشی نسپاریم؟

من آنچه شرط بلاغست با تو گفتم

تو خواه از سخنم پند گیر، خواه ملال

نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به گوش مردم نادان چو آب در غربال

مکن به چشم ارادت نگاه در دنیا

که پشت مار به نقش است و زهر او قتال

شمس تبریزی چه خوش و چه بجا و چه زیبا گفته بود باری :

چون گفتنی باشد ،

و همه عالم ، از ریش من ، درآویزد ،

که مگر نگوییم ... ،

اگر چه بعد از هزار سال باشد ،

این سخن ،

بدان کس رسد

که من خواسته باشم !